

محمد(ص)؛ پیامبر بت شکن

شدت موضع پیامبر در برابر تطییر و تفأل و تنجیم کمتر از ستیز او در برابر دیگر اوهام و خرافات نبود. در برخی جنگ‌ها، پیامبر به دلیل «طالع نحس»، از رفتن به نبرد نهي می‌شد، اما پیامبر طالع نحس را به «طالع سعد» دگرگون می‌کرد.



شدت موضع پیامبر در برابر تطییر و تفأل و تنجیم کمتر از ستیز او در برابر دیگر اوهام و خرافات نبود. در برخی جنگ‌ها، پیامبر به دلیل «طالع نحس»، از رفتن به نبرد نهي می‌شد، اما پیامبر طالع نحس را به «طالع سعد» دگرگون می‌کرد.

امام موسی صدر در کتاب ادیان در خدمت انسان، صص 307-317 محمد؛ پیامبر بت شکن در توصیف پیامبر اکرم و شخصیت حضرت محمد(ص) آورده است: چهل که در آن هنگام دلیل موجهی بود، در روزگاران دیر پای دوره بت پرستی، مایهٔ دوری انسان از جایگاه والايش بود. مقصود ما از بت پرستی مفهومی ام از نظام شرک آلود است. آنچه میان ساخته دست آدمی و موجودات معبود او، همچون اجرام آسمانی، درختان و حیوانات، مشترک است، همان وهم بر ساخته در این نمادهاست، که آدمیان به شیوهٔ فریبکارانه و برای مجاب کردن عقل، در برابر آن اوهام فروتنی ورزیدند. چنانکه ما کودکان را با سرگرمی ساکت می‌کنیم، آدمی نیز عقل خویش را اینگونه خاموش ساخت. از سبیده دم آفرینش آدمی، ذهن او در پی شناخت بوده است. از همین رو، در خود و پیرامون خود، به کشف ناشناخته‌ها پرداخت و در طی هزاران سال با تلاشی جانکاه در پی حقیقت گشت. آنچه بیش از همه آدمی را به تکاپو و می‌داشت و او را به اندیشیدن بر می‌انگیخت، ترس او بر سرنوشت خویش بود. زیرا که خود را در جهانی پر سطوت، که از زمین و آسمان بر او دشمنانی بزرگ چیره می‌کرد، ناتوان می‌دید، و برای برابری با آن‌ها را نداشت. امنیت و ثبات دو انگیزه ژرف و دو هدف دور دست او، در پس نگاه های خیره و ترسان او در معمای طبیعت، بودند. برای تحقق امنیت و آسایش تنها دو راه پیش رو داشت: 1- چیرگی بر طبیعت 2- سازش با طبیعت از هر راه ممکن. چون در آن مرحله از تحقق امر نخست فرو مانده بود، به اکراه، به کوشش برای تحقق امر دوم تن داد. از این رو به خلق اوهام گوناگونی پرداخت و به بندگی آن‌ها پرداخت. قرآن نیز آن را بیان کرده است، همچنان که این مسئله در تاریخ ادیان و عقاید ثابت شده است. چهل که در آن هنگام دلیل موجهی بود، در روزگاران دیر پای دوره بت پرستی، مایهٔ دوری انسان از جایگاه والايش بود. مقصود ما از بت پرستی مفهومی ام از نظام شرک آلود است. آنچه میان ساخته دست آدمی و موجودات معبود او، همچون اجرام آسمانی، درختان و حیوانات، مشترک است، همان وهم بر ساخته در این نمادهاست، که آدمیان به شیوهٔ فریبکارانه و برای مجاب کردن عقل، در برابر آن اوهام فروتنی ورزیدند. چنانکه ما کودکان را با سرگرمی ساکت می‌کنیم، آدمی نیز عقل خویش را اینگونه خاموش ساخت. در آن مرحلهٔ طولانی و دشوار، آدمی بنا به غریزه ترس در برابر کائنات طبیعی مانند خورشید و ماه سر فرود آورد. و به امید کسب روزی، در برابر حیوانات و درختان کمر خم کرد. پس از آن در برابر ساخته‌هایی که خیالش آنان را جسمیت بخشیده بود و نمادی از خدایانش بودند، تعظیم کرد. او این خدایان را در معبدهایی نزدیک خویش ساخت، تا هرگاه از چیزی می‌ترسید یا چیزی می‌خواست، به آن‌ها پناه برد. این بت‌ها انسان را از علم آموزی و دریافت حقایق باز داشتند. چرا که به نظر او قدسیت این بت‌ها مانع اندیشیدن در ماهیت و کنه آن‌ها می‌شد. آدمی به جای تحلیل و علت یابی رخدادها، بسند می‌کرد که حوادث بنا بر اراده‌های غلوی جریان دارد. اگر احترام آن‌ها بر او واجب است، به ناچار کمتر از آن است که راز آن‌ها را دریابد. بنابراین در خود این جرأت را نمی‌دید که از زیر سلطه طبقه‌ای از مردم، که اعتقاد داشت قدسات خدایان را دارند، به در آید، او اعتقاد داشت که اوضاع جهان، ثابت و دگرگون ناپذیرند. نظام های مقدس است که مشکلات را آفریده و با مقدراتش بازی می‌کند، و چون چیزی نداشت که با او برابری کند، از روی درماندگی و به سبب رنجی که از او می‌برد، نزدیکش شد. این نظام شرک آلود در خدمت بت هایی از بشریت بود مانند طبقات بزرگان و اشراف از شاهان و ثروتمندان. افزون بر این انسان هر خرافه‌ای را باور داشت. این خرافه‌ها را بر فلسفهٔ سستی که با ظواهر طبیعت پیوند داشت، بنا می‌کرد. اگر قمر در برج عقرب بود، آن را شوم می‌پنداشت و دست از حرکت و کار می‌کشید؛ می‌ترسید به شری از سوی خدا دچار شود، زیرا که در آن زمان مزاج خداوند- نعوذبالله- مضطرب و در معرض بحران های عصبی بود. نیز بت هایی از عادت و سنت می‌پرستید. این سنت و عادت سنگین‌ترین غل و زنجیرها بر آدمی و پر اثرترین چیزها در جمود و واپس ماندگی او بودند. «ذات» او بزرگ‌ترین بت‌ها بود، و چه بسا همچنان نیز باشد. آن «ذات» را می‌پرستید و هیچ چیز را نمی‌دید، مگر از دیدهٔ آن. حق آن بود که «ذات» او حق می‌دانست، هر چند باطل باشد. و باطل همان بود که «ذات» می‌گفت اگر چه بر حق باشد. انسان در فراز و فرودهای تاریخ چنین بود و بدین گونه اجتماعش شکل گرفت. یکی از فضایل انسان- در آن دوران‌ها نیز انسان فضایی داشت- این بود که به تجاربتش آگاه بود و از نتایج آن‌ها سود می‌برد. و رفته رفته بنا بر قوانین مسلم پیشرفت کرد، قوانینی که ما آن‌ها را الهی می‌دانیم و دیگران آن را مادی می‌خوانند. وقتی فلسفه به صورت قوام یافته و پخته ظهور یافت، فلاسفه ندای آزادی انسان را از زنجیرهایش سر دادند، و مردم را به شکستن بت‌های گوناگونشان فرا خواندند. اما واپس گریبان و سوداگران عقیده انگ الحاد و کفر بر آنان زدند، و دعوتشان را با منزوی کردنشان از مردم ناکار آمد کردند. و آنچه به منزوی شدن فلاسفه کمک کرد این بود که آنان عقل را مخاطب می‌ساختند نه دل را، و کمتر کسی از مردم تحت تأثیر این زبان قرار می‌گیرد و به آن پاسخ می‌گوید. از این رو دیگر برای پیشرفت اجتماعی و به کمال رساندن آن، چاره‌ای جز دخالت خدای سبحان نبود. کار رسولان در اثر بخشی، به کلی، با فلاسفه متفاوت است. چرا که پیامبران عقل آدمی را در چارچوب وجدانشان مخاطب می‌ساختند. و دین چنانکه متخصصین با الهام از پیامبر این گونه تعریف کرده‌اند: «فطرتی است که انسان را به خالقش پیوند می‌دهد» و دعوت الهی از این فطرت آغاز شد. این بینش، بزرگ‌ترین عامل توفیق انبیا در رسالت به حقشان بود. ارتباط غریزی میان آدمی و خدایش رسالت انبیا را آسان می‌ساخت. اما در رسالت فلاسفه سودی نداشت. در حالیکه فیلسوفان خود را تنها وآسیب پذیر می‌دیدند، پیامبران در ژرفای احساسات مقدس و اصیل آدمیان جای داشتند. هرگاه مردم برای حفظ سنت یا امری موروثی با آنان به جفا رفتار می‌کردند، دعوت از دریچهٔ ایمان به خدا، به درون آن‌ها راه می‌یافت. رسالت همهٔ انبیا یکی است، و اختلافشان، تنها به ادوار زندگی بسته است؛ ادوار زندگی با توجه به «تکامل و تکوین». جوهر انقلاب پیامبران بر ضد بت پرستی به هر شکلی که باشد، در مراحل و ادوار مختلف تفاوتی نمی‌کند. زیرا که آنان رهبرانی رهایی بخشند؛ به دقیق‌ترین معنای که ما امروز از این دو واژه (رهبر و رهایی بخش) در می‌یابیم. گزاف نیست اگر بگوییم حضرت محمد (ص) بزرگ‌ترین پیامبر است و انقلاب او بزرگ‌ترین انقلاب. این بیان واقعی این انقلاب است و نتایج این انقلاب و تاریخ، این را ثابت کرده است. در این گفتار بر آنیم که عظمت پیامبر را با پاره‌ای کارهای قهرمانانه‌اش برای آزاد ساختن بشر از بندها و بت‌ها به سوی جهان بهتر بر شمریم. یکم: پیامبر در جهانی که فرقه‌ها و گرایش‌های متفاوتی در آن بودند، دعوت خود را بر توحید بنیان نهاد. برای دنیا خدایانی بی‌خرد ساخته بودند. این خدایان منجلاهای تفرقه، رسوایی و نادانی بودند. پیامبر اسلام در دعوت رهایی بخش خود با سختی‌هایی رو به رو شد که خود - در حالی که او فداکار و شکیبا بود - چنین می‌گوید: «هیچ پیامبری آنچنان که من آزار دیدم، آزرده نشد. او با رد شرک و زشت شمردن بت پرستی دعوتش را برای ژرفا بخشیدن به این اصل جامع رسالتش (یعنی توحید)، آغازید. تا اینکه در «یوم الفتح» پیروزی درخشانش را به اوج رساند. و علی جوانمرد اسلام را بر شانه‌هایش بلند کرد. خداوند با این پیروزی او را برتری بخشید. در آن روز علی (ع) دستان خود را زیر بزرگ‌ترین بت، هبل یک چشم وصله دار برد و آن را از ریشه برکند. دیگر بت‌های کوچک را نیز برکند تا با نابودی آن‌ها نظام شرک را از میان برد. پیامبر در نبرد با شرک که از میان رفتن ظواهر بسنده نکرد. بلکه در سنگره‌های آن یعنی جان‌ها و دل‌ها به مبارزه با آن پرداخت. و جان‌ها و دل‌ها را از نگرانی‌ها و وسوسه‌ها پاک کرد. پیامبر می‌فرماید: «شرک پنهان‌تر است از جنبش مورچه‌ای سیاه، بر تخته سنگی، در شبی تیره». چه انگیزه‌های نیرومندتر از حس خطر از پیروی شرک و مقابله با اثرش در راه‌های تاریک و لانه‌های پنهانش است؟ و چه نیرویی بهتر از این احساس، با خطر کمین گرفته در درون سینه‌ها و آرام جان‌ها مقابله می‌کند؟ سال نهم هجری پیامبر هیبتی متشکل از علی (ع) و ابی بکر را با آیاتی از سوره برانته روانه یمن کرد. حضرت علی از جانب پیامبر نبردی بر ضد الحاد را در

دربار اعلام کرد. نبردی که در آن سستی و نرمش راه ندارد. خورشید و ماه را از عرش الهی تا بندگانی برای خدا پایین آوردند. او گفت خورشید و ماه و دیگر موجودات تحت فرمان خداوند هستند. و هرگاه خداوند برای آن‌ها خیر و نفعی بخواهد، خیر و نفعی بیشتر به انسان می‌رسد. پیامبر در دعوت خود، در برابر فریب‌ها و تهدیدها، نه سستی ورزید و نه نرمش به خرج داد. در برابر آن‌ها قد برافراشت و گفت: «به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند، تا از رسالتم دست بردارم، چنین نمی‌کنم مگر مرگم فرا رسد». آنچه طبری و ابن حجر به نام افسانه «غرانیق» نقل کرده‌اند، بسیار شگفت‌انگیز است. برای بی‌پایگی این روایت کافی است آن را با رسالت و سیره پیامبر بسنجیم. آن‌ها نقل کرده‌اند: در سال پنجم دعوت ستم‌ها بر مسلمین گران آمد. سرانجام پیامبر به گروهی دستور داد به حبشه هجرت کنند. پیامبر آرزو داشت که آیه‌ای بر او نازل شود و به او اجازه دهد تا با ستمگران و بت‌های آن‌ها خوش رفتاری کند. پس سوره نجم نازل شد. پیامبر آن را برای مردم خواند. وقتی به این دو آیه رسید: «افرايتم اللات والعزى، و مناه الثالثه الاخرى» به او الهام، و بر زبانش جاری شد: «تلك الغرانيق العلى، و منهن الشفاعة ترتجى». (آن‌ها غرانیق بلندمرتبه هستند واز آن‌ها امید شفاعت می‌رود) مشرکین شادمان شدند، چه مشاهده کردند پیامبر به خدایانشان احترام می‌گذارد، و در کارها آن‌ها را شریک خداوند می‌داند. آن‌ها روایت کرده‌اند پس از وحی و شب هنگام که پیامبر تنها ماند، پشیمان شد، افسوس خورد و ناپسند شمرد آنچه بر زبانش جاری شده بود. و مساله را دوباره به حال نخستینش برگرداند. **اما پاسخی کوتاه به این افسانه:** 1- در سند این روایت کسی هم چون محمد بن کعب هست، که در هنگام نزول سوره نجم متولد نشده بود. او دو سال پیش از وفات پیامبر به دنیا آمد. همچنین در میان راویان کسی وجود دارد که به حبشه مهاجرت کرده بود. محمد بن قیس از آن جمله است. حتی یک راوی هم ندیدیم که در زمان این رویداد حاضر بوده باشد. 2- بخاری و درامی و دیگر محدثین و سیره نویسان، سجده‌های پیامبر در سوره نجم را گفته‌اند، اما به افسانه غرانیق اشاره‌ای نکرده‌اند. 3- قاضی عیاض تصریح کرده است که داستان غرانیق ساخته زنادقه است، و فقها و گروهی از محدثین نظر او را پذیرفته‌اند. 4- حتی با چشم پوشی از آنچه گفته شد، قرآن خود بطلان داستان را ثابت می‌کند. آیات سوره نجم آشکارا لات و غزی و منات را به ریشخند می‌گیرد! در آیات آمده است: «ان هی الا اسماء سمیتوهما انتم و اباءکم ما انزل الله بها من سلطان ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و لقد جاء هم من ربهم الهدی» [این‌ها چیزی نیستند جز نامهایی که خود و پدرانتان به آن‌ها داده‌اید. و خداوند هیچ دلیلی بر آن‌ها نفرستاده است. تنها از پی گمان و هوای نفس خویش می‌روند و حال آنکه از جانب خدا راهنمایی‌شان کرده‌اند] این آیه چگونه با این افسانه جمع شدنی است. در آغاز سوره خداوند می‌فرماید: «والنجم اذا هوی» ما ضل صاحبکم و ما غوی * و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحى. علمه شدید القوی» [قسم به آن ستاره چون پنهان شد، که یار شما نه گمراه شد و نه به راه کج رفته است و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود. او را آن فرشته بس نیرومند تعلیم داده است. **دوم:** مردم را از یک الوهیت خیالی رهااند. برای نخستین بار در تاریخ، اندیشه را به نیکوترین شکل آزاد، و از ویرانه بت‌ها راهی به علم باز کرد. دیگر دریاها، کوه‌ها و ستارگان حربه‌هایی نبودند که فکر فقط با زنجیرهای سنگینی از قداست می‌توانست به آن‌ها نزدیک شود. پیامبر مسلمین را به فراگیری علم خواند، تا آن را برای خیر آدمی به کار گیرند. آن‌ها را به باز نمودن قفل‌های طبیعت، به یاری تأمل و تجربه فرا خواند. دستور داد تا علم بیاموزند «حتی اگر در چین باشد». دستور داد تا «از گهواره تا گور» پایداری پیشه سازند و تلاش کنند. پیامبر راه را بر شیادی و خرافه سازی بست، و اجازه نداد تا ساده اندیشان عقاید مبهم را در پوششی از تقدس و ترس بپذیرند. چنانکه در اروپا وضع چنین بود. در قرون وسطا شدیدترین تنبیهات را به دانشمندان و آزادی‌خواهان چشانده. حکایت گالیله و کوپرنیک و دکارت و صدها نفر دیگر هنوز از ذهن‌ها پاک نشده است. **سوم:** پیامبر برای برپایی یک جهان واحد و اجتماعی برتر، همه قیدها را در یک فرآگیری بی‌سابقه و بی‌همتا در هم شکست. **نخست** اعلام کرد: نظام فاسد اثر مستقیم رفتار و سلوک آدمی است. اگر انسان نظام برتری بخواهد، چنین چیزی به دست خواهد آمد. گفت: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» [در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.] همچنین گفت: «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون» به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند. **ثانی:** تصریح کرد هر جا که بوی ظلم استشمام می‌شود، باید بر ضد آن انقلاب کرد. و به مقابله با طاغوتیان و ستمگران فرا خواند. و فرمود: «ولا ترونکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون» [به ستمکاران میل نکنید، که آتش بسوزاندتان. شما را جز خدا هیچ دوستی نیست و کسی یاریتان نکند]. **ثالث:** برابری در حقوق و واجبات را وضع کرد. پس میان آدمیان اختلاف طبقاتی فرقی نیست مگر در علم و عمل و تقوا. در سلسله مراتب آدمیان نژاد و ثروت جایگاه و اعتباری ندارد. پادشاهان و رهبران همچون دیگران «در برابر خدا بر چیزی توانا نیستند». «قل اللهم ملک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء» (رحمه الله علیه) می‌گوید: کزهنی الی الرؤسا، کونی و ایاهم لخالقنا عبیدا. نیکوست اشاره‌ای کنیم به تأکید بر ثروتمندان برای نابودی بت ثروت. چرا که شیفتگان بندگی ثروت آرزو داشتند که وحی بر قارون عرب، ولید بن مغیره، یا دوستش، عمره بن مسعود ثقفی، نازل شود. قرآن می‌گوید: «و قالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریئین عظیم» اهم یقسمون رحمه ربک نحن قسما بینهم معیشتهم» و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟ آیا آنند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم **چهارم:** پیامبر مصرانه با خدایان شرک چه از سنگ و چه بشری تحدی می‌کند، هستی و بی‌پایگی آنان را می‌نمایاند و در انداختن ارزش و اعتبار آن‌ها پیروز می‌شود. «یا ایها الناس ضرب لکم مثل فاستمعوا له وان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و ان یتبعوا الذباب شیئا لا یتستقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب» ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. چه بسا قصه یک عرب بادیه نشین پر معناترین چیزی باشد که از پیامبر برای زدودن ترس مردمان و در هم شکستن هیبت غیر حق از اذهانشان روایت شده است. یک بادیه نشین متحیرانه و از روی ترس به عظمت پیامبر اقرار کرد: همچون بندگان در برابر پادشاهان. پیامبر مهربانانه به او گفت: «همانا من فرزند زنی از قریشم که خرده گوشت می‌خورد» **پنجم:** شدت موضع پیامبر در برابر تطیر و تفال و تنجیم کمتر از ستیز او در برابر دیگر اوهام و خرافات نبود. در برخی جنگ‌ها، پیامبر به دلیل «طالع نحس»، از رفتن به نبرد نهي می‌شد، اما پیامبر روانه جنگ می‌شد، و طالع نحس را به «طالع سعد» دگرگون می‌کرد، و می‌گفت: «نه نحسی‌ای هست و نه دشمنی‌ای». می‌گفت: «با روزها دشمنی نوزید و الا با شما دشمنی می‌ورزند». همچنین می‌گفت: «هرکس به سنگی ایمان بیاورد، خداوند با او محشورش می‌کند» **ششم:** پیامبر در برابر عادات و سنت‌ها همان موضع پیشین را داشت. پیامبر سنت گذشتگان را تحت تأثیر تحولات زمانه معرفی کرد پس نباید سنت‌ها به بت و خدایی بر ساخته تبدیل شوند و به آن‌ها تقدس بخشیم. خود پیامبر با تشریح اسلامی آسانی در حادثه زید، فرزند خوانده‌اش و زینب دختر جحش، دختر عمه‌اش، یکی از مخاطره آمیز و دشوارترین این رسم‌ها را نفی کرد. نیکوست که در این باره به تفسیر امام شیخ محمد عبده و دیگران رجوع کنیم تا مفصلا از حکمت تشریح در این حادثه بر ضد بت عادت آگاهی یابیم. **چهارم:** تنها بت بزرگ‌تر که همان «خودخواهی» است، باقی ماند. معروف است که رهایی از آن را جهاد اکبر خواند. در قرآن شریف آمده است: «افرايت من اتخذ الاله هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یدهیه من بعد الله افلاتذکرون» [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خویش قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیدگاهش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟] منبع: **مركز اسناد انقلاب اسلامی**